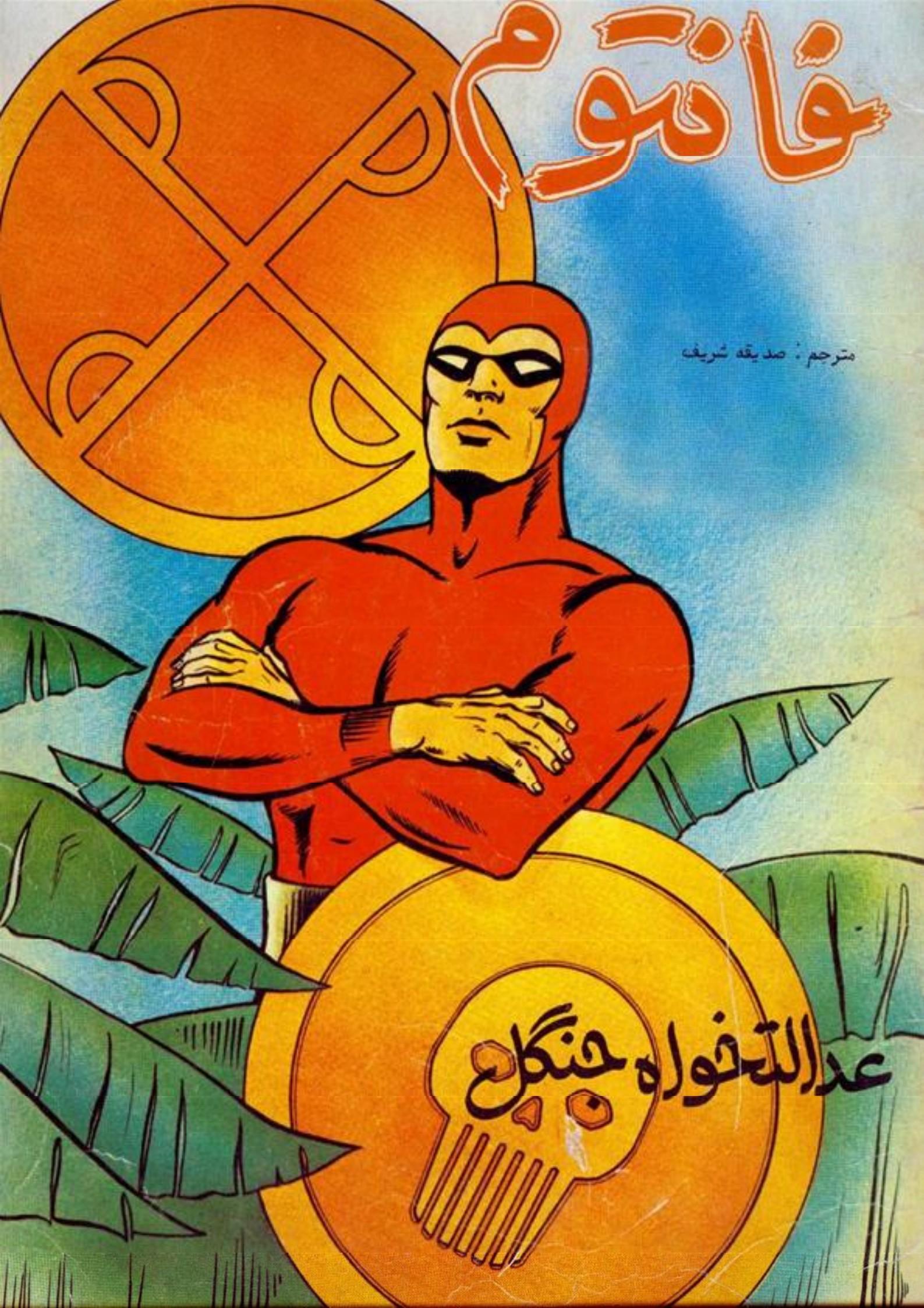


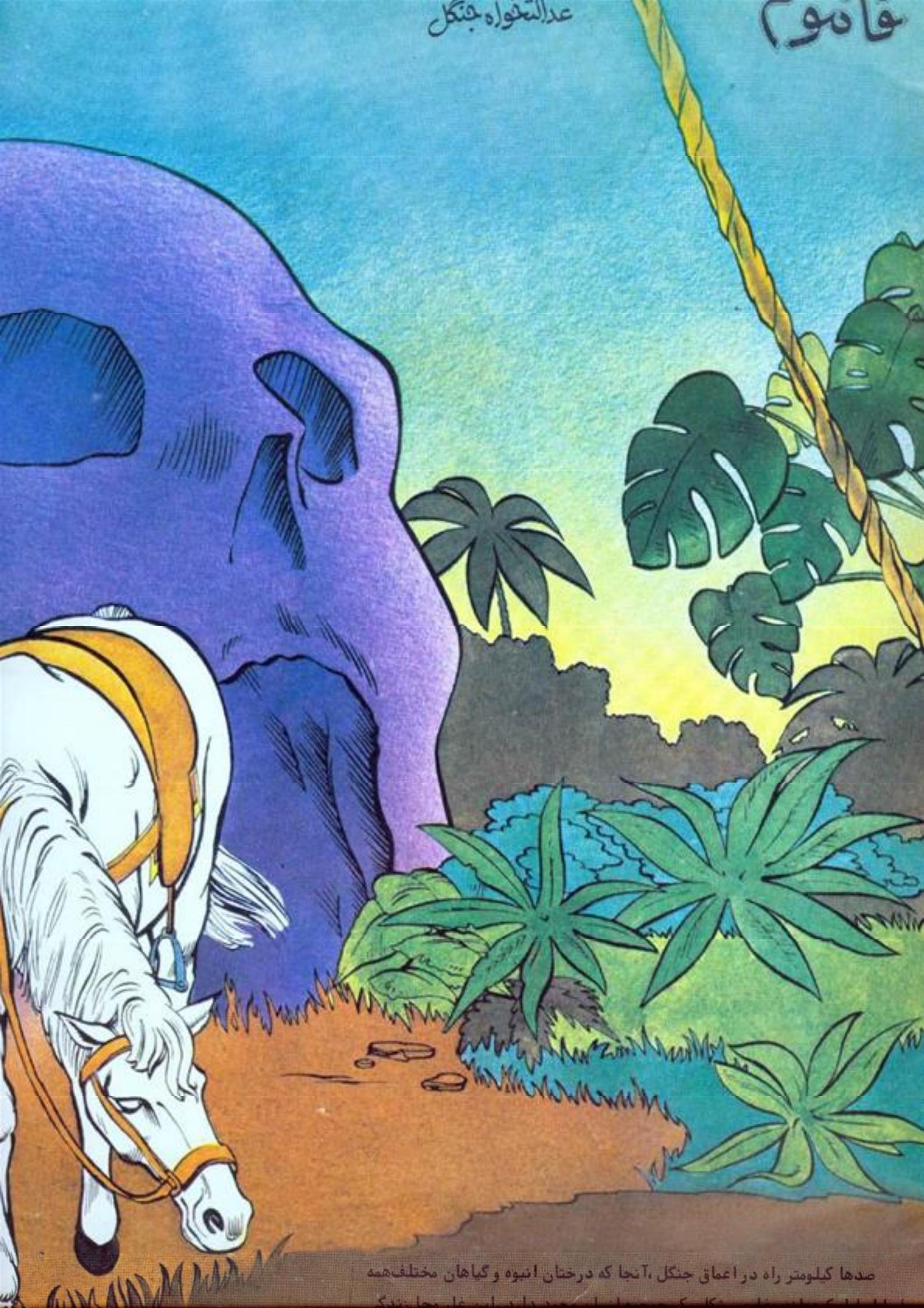
عَدُّ الْتَّفْوِلَةِ عَنْكِبَر

مترجم : صديقة شريف

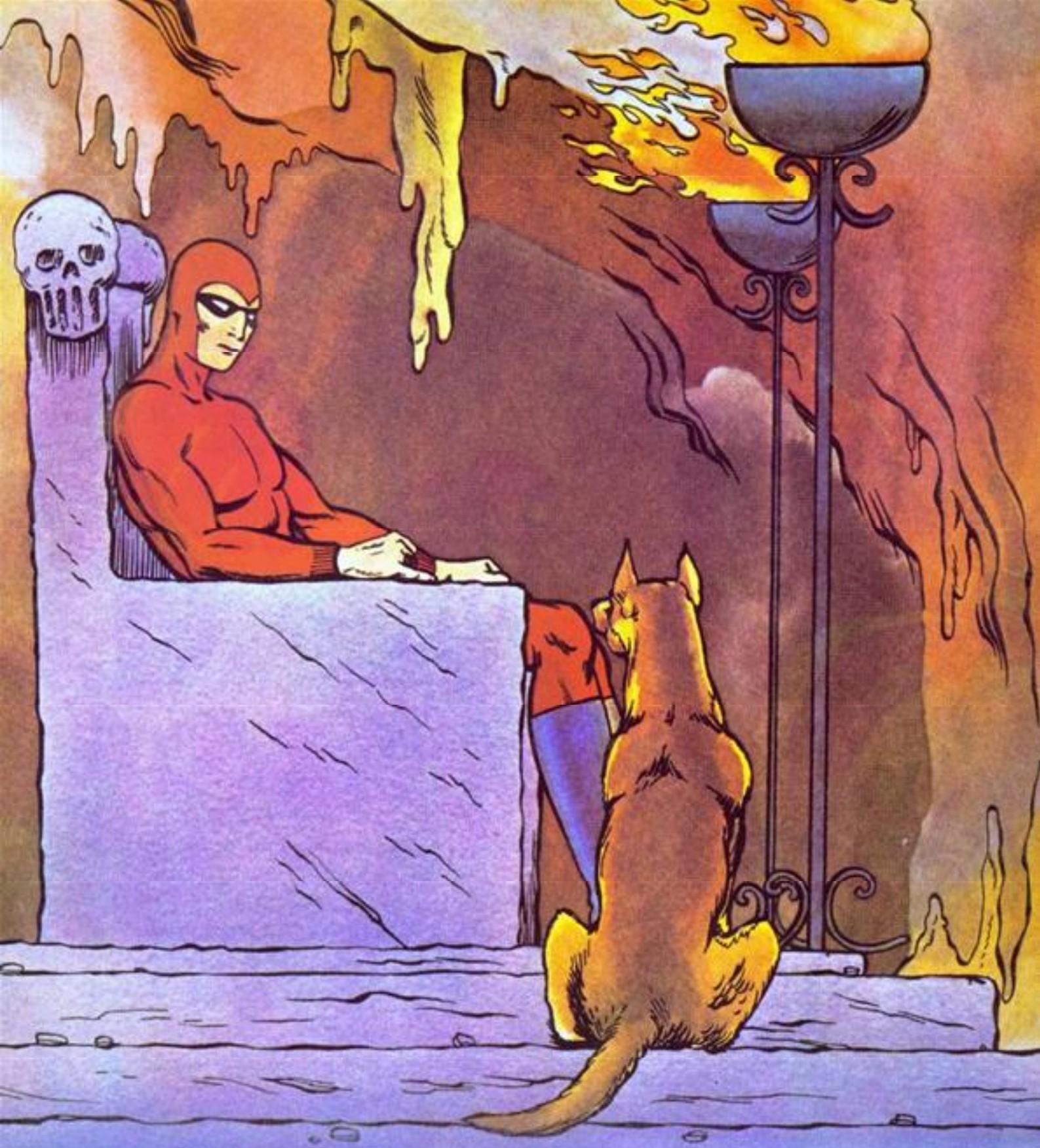


قادو

عد التهواه جنكل



صدها کلومتر راه در اعماق جنکل، آنجا که درختان انبوه و گیاهان مختلف همه



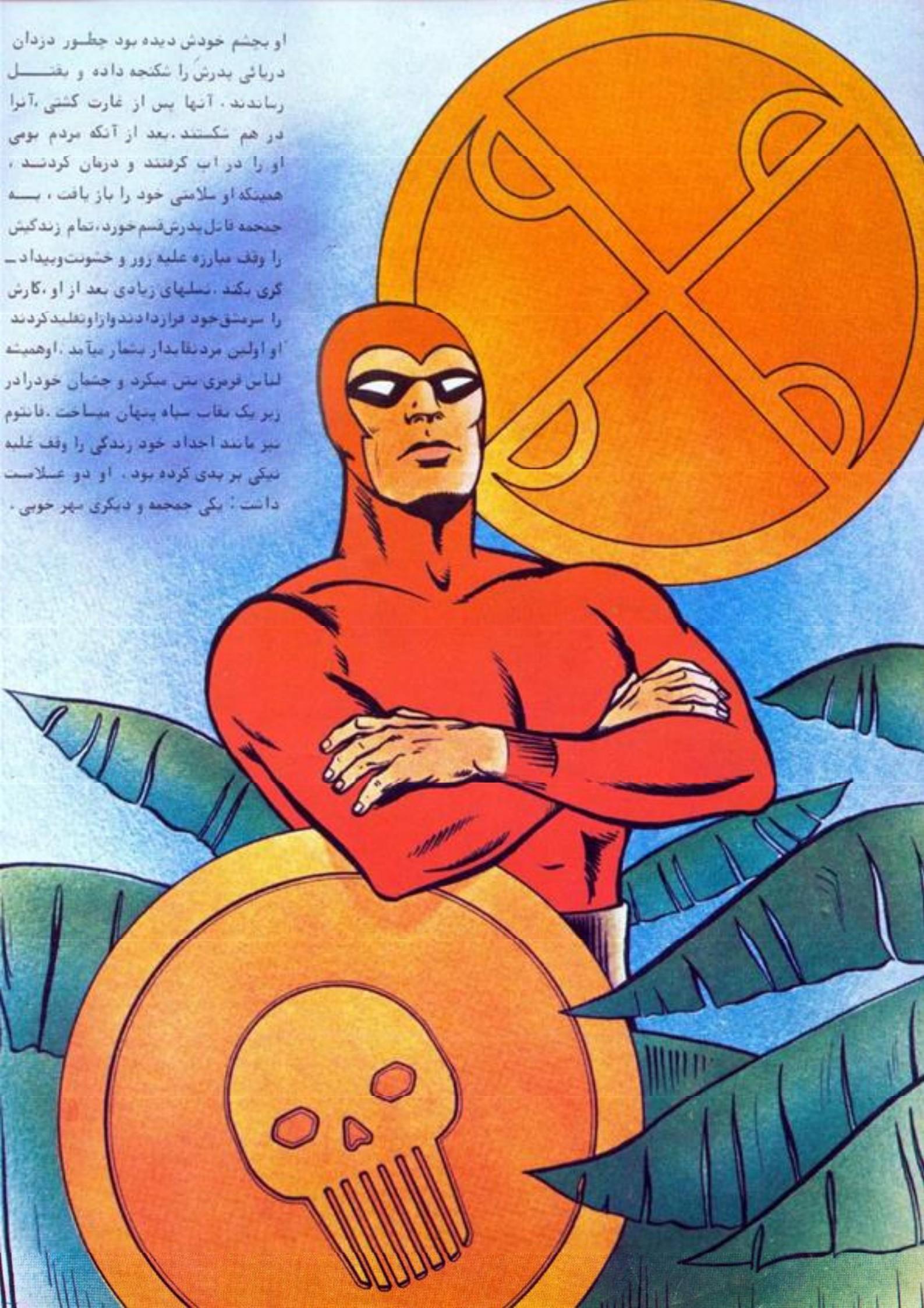
دستان فانتوم را، اهالی قبیله "شیطان" و یک اسپید رینگ با اسم "قهرمان" موس های هشیگر و جدا نشدنی او هستند. قانونی که فانتوم از آن ببروی میکند: علیه بر خشونت و ذور، و بر قراری عدالت در همه حاست. در زیر لباس نقابدار قهرمان، مردمی پنهان شده است که هیچکس او را نمی شناسد و هرگز با سو'ظن نمی برد، او همیشه آماده هر کاری است، باندی از اشاره را ریشه کن کند، مجرم و بدکاری را بدام اندازد، کسی را مورد حمایت قرار داده و از او دفاع کند. ولی همین که برای شنیدن میسر شود، از تمدن جدید قوار میکند، تا بدبانی متعلق بخود بنام آورد، دنبای او حنکلی است که هزاران راز از طبیعت در دل خود پنهان ساخته و بیشههای انبوه، درختان اسرا آمز و خیال انگیز دارد. اینبار که فانتوم به قلمرو خود بازگشت و ببروی نخت جوشی، درون غار دورافتاده و پنهانی خود نشست، غصه دار بفکر فتو و فوت. حقیقت این بود که فانتوم از وجود راههنان بسیار خطرناکی اطلاع یافته بود که تصمیم به ریومن گنجینه افسانه ای او، که در میان غار جمجمه شکل نگهداری میشد، گرفته بودند.

فانتوم بیش خود فکر کرد: "بگذار بس آیند، میدانم چطور باستقبال آنها بروم . هیچ کس قادر نخواهد بود به بروئی که احتمام در طی سالها جمع آوری کرد گفته است، دست باید .

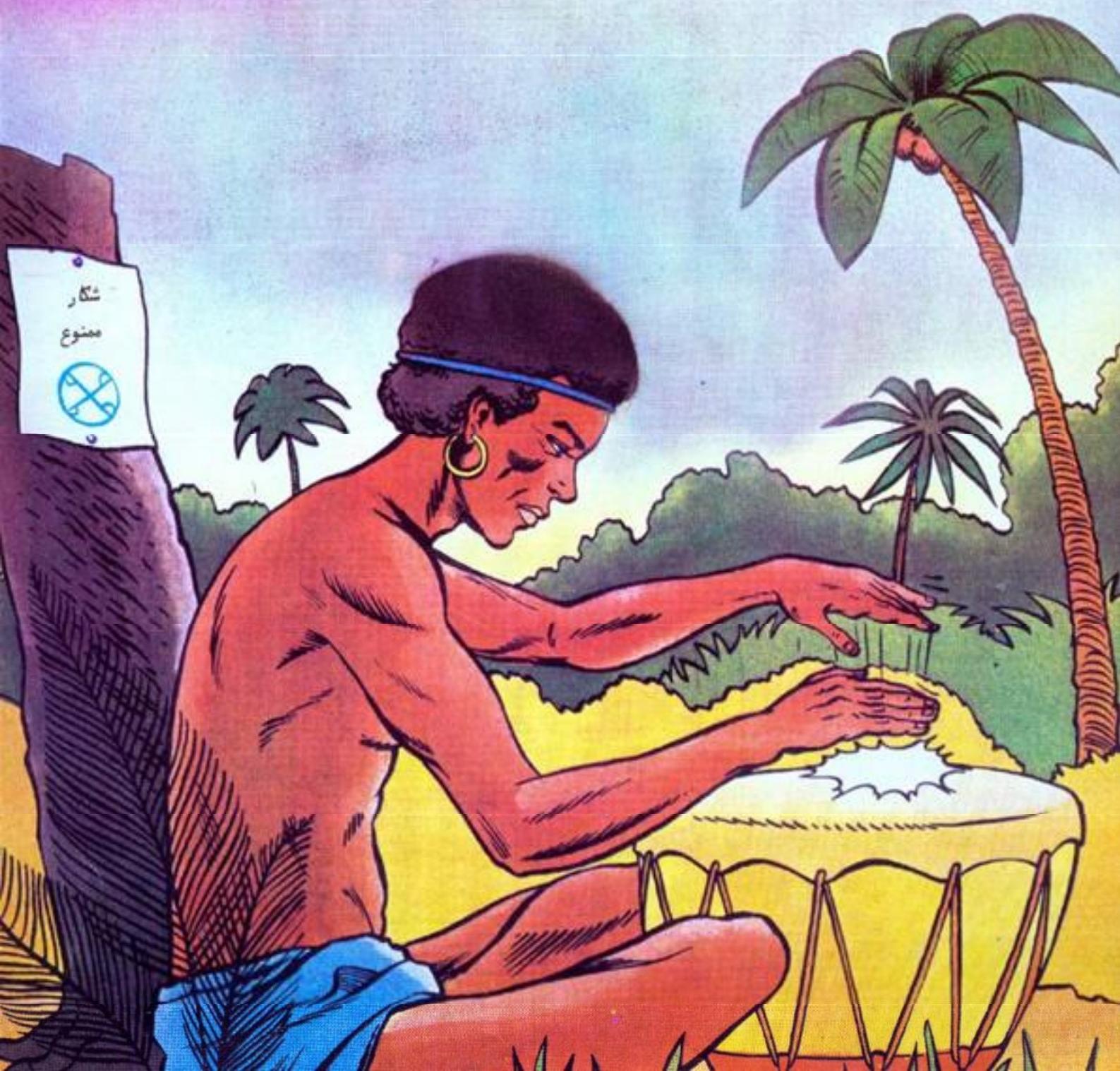
فانتوم، بدبختگونه، بساد کشته پیروز مندانه اش افتاد . داستان او یک قصه قدیمی است، آنقدر قدیمی که جهار صد سال از آن میگذرد . داستان از آن حاشیه شروع میشود که مردی شجاع و سیروسد، از حمله دردان دریاچی که به کشتی آنها شده بود جان سالم بدر میبرد و امواج دریا او را بسواحل دور دستی در "بنگال" پرتاب میکند .



او بحش خودش دیده بود جطور دردان
دریاچی بدرش را شکنجه داده و بقتل
رساندید. آتها پس از غارت کشی، آنرا
در هم سکند. بعد از آنکه مردم بومی
او را در اب کرگفتند و درهان کردند،
همیشه او سلامتی خود را باز یافت، به
محمد فاتل بدرش فرم خورد، تمام زندگیش
را وقف مبارزه علیه رور و خشوت و بیداد-
گری بگند. سلیمانی زیادی بعد از او، کارش
را سرمه حق خود فراردادند و از او تقدیر کردند
او اولین مردم نایاب دار بشار می‌آمد. او همیشه
لسان فرموزی سی سیکرد و جسمان خود را در
زیر یک ساق ساه پنهان می‌باخت. فاتنوم
سیز مانند اجداد خود زندگی را وقف علیه
نشکنی بود که بود، او دو علامت
داشت: یکی محمد و دیگری سهر حوبی.



یکی از ایندو علامت را روی انگشتی نقش کرده بود که در دست راستش میکرد که ضربهای مست آن بسیار مرگبار بودند و تمام بدکاران از ضرب شت او خبرداشند و از او میترسیدند. علامت دیگر بصورت میری بود که در اختیار هر کس قرار میگرفت میتوانست در صورت احساس خطر، به مرد مقابدار مراجعت کند، و اطمینان داشته باشد که قهرمان همیشه بکجا او خواهد شناخت. اهالی جنگل، فانتوم را میشناختند و باو علاقه داشتند. فانتوم قانون خود را که برقراری صلح و دوری از جنگ بود، در تمام جنگل اجرا میکرد. اهالی بومی او را "سایهای که راه میروند" سدا میکردند، آنها معتقد بودند فانتوم مردی است جاودایی و هرگز نمیمیرد. ولی از آغازی که مرد مقابدار در جنگل ظاهر ندا آن زمان، نسلهای بسیاری آمدند و رفتند. فانتوم فعلی،





بیست و سه کنون بدل باز مانده نزد اولینه بنشان میرفت .

اهمی جنکل مور طی قرون ، هر بار که در معرفن حطر قرار میگرفتند ، برای کنک نزد مردم میرفتند ، که همچشم
جه در اعصار آزاده و جه در زیان حاضر ، تنها بدشمن حمله میکرد و او را مغلوب میساخت ، این شخص کسی بجز
مردم مقابدار نبود .

غاسیم همچنان عرق در افکار خود بود و در بار ماحمداد مقابدار فکر میکرد که صدای طبل بپهوا بلند شد . مردم
بیکده ، دوستان او به آهنج طبل ، برایش سیغام میفرستادند و او را یکمک میطلبیدند .

فانتوم خطری که تیغه‌س را بهدید می‌بود، از پد برد، و با سمعه بیشتر حسنه دوید. فانتوم یکی بعنی ورود را می‌گفت.

دادند: سکارچان سفید یوست نوی جنکل حیوانات را می‌کشند. تو "سایه‌ای که راه میروی" جلوی آنها را بگیر.



فانتوم بزودی مجسحه اشاره برداشت و آنها را بچنگ آورد. آنها زیر ضربات سنگین مشت‌های او، محبوث باعتراف شدند و نقشه خود را برای

فانتوم افشا کردند:

ما قصد نداشتیم به حیوانات صدمه‌ای برسانیم، فقط میخواستیم آنها

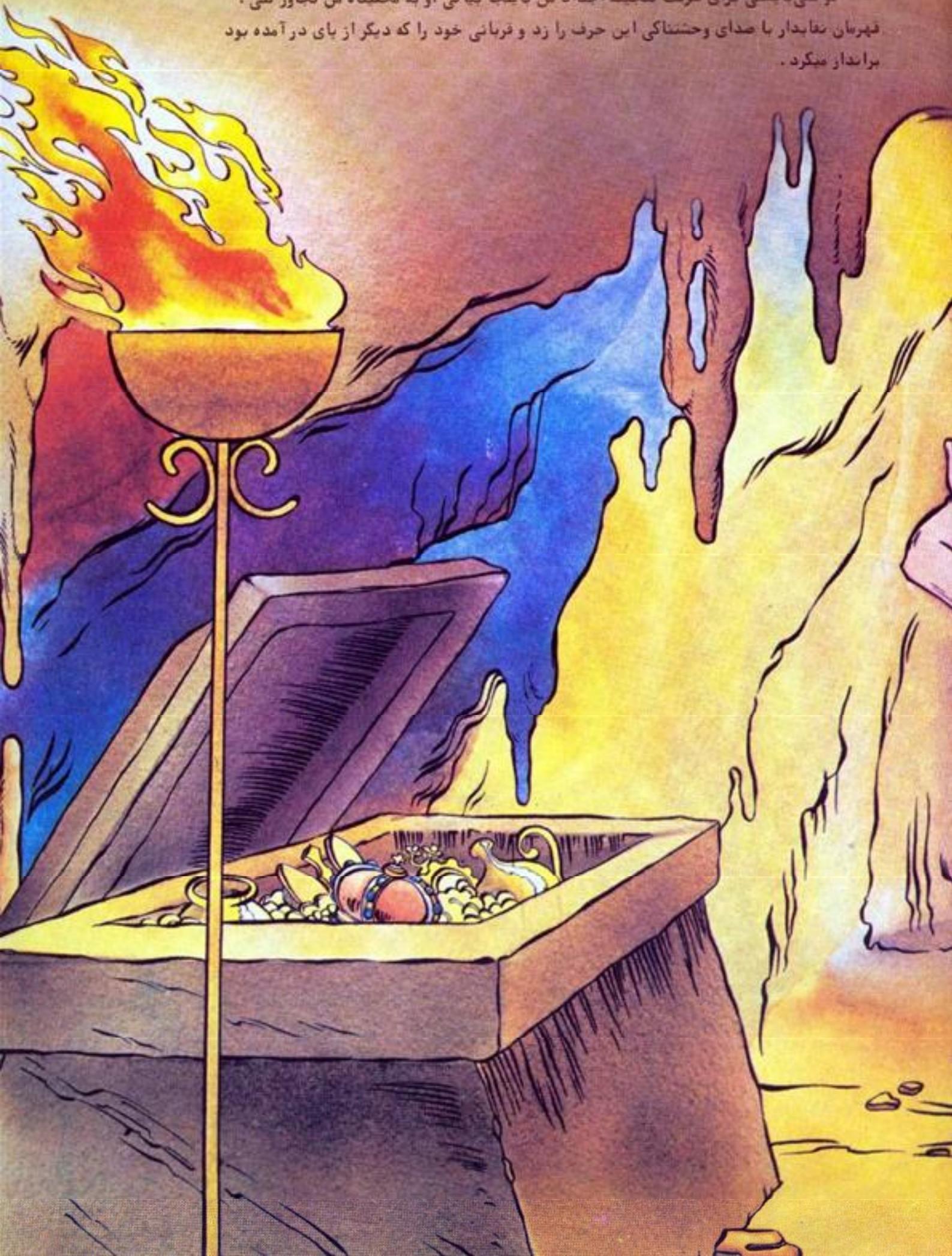
بعد از آنکه، فاتوم آخرین ضربه را با مشت خود، حسایی بروی حریف نشانه گرفت، به مخفیگاه خود بازگشت، در این فاصله سر-
دسته راهبران خود را با طاق مخصوصی که در آن گنجینه فاتوم نگهداری میشد، رسانیده بود. او دستهای خود را بدرون صندوقی پر از
جوهرات، سکه‌های طلا و سایر اسما، کراسیها فرو میکرد، که با کهان سایه‌ای در کنارش قرار گرفت، صاحب خانه، از دیدار مهمان ناخوانده
زیاد خوشحال بینظر نمیرسید. مرد راهبرن بمحرد دیدن فاتوم، خود را با تمام تبروتش که درین داشت، بطرف او انداخت. تا با او
کلوبیر شود، اما مثل این بود که به کوهی از سنگ مرمر پر جورده کرده باشد، فاتوم حتی یک میلیمتر از حای خودستکان بخورد نمیباشد.



فاستوم سیز بیویه خود بطرف آن مرد حمله ور شد و با دست راست جنان مشتی حواله اش کرد که مرد بیهوش نقش زمین شد ،
صورت راهن ، علامت جمجمه ، مهر یاک نشدنی مرد مقابدار باقی ماند .

بو سی بایسی برای سرفت گنجینه اجداد من باینجا بیآشی ، و به مخفیگاه من بجاور کنی !

فیرمان مقابدار با صدای وحشتناکی این حرف را زد و قربانی خود را که دیگر از بای درآمده بود
براندار نمیکرد .



غار جمجمه، در واقع، اسراز زیبادی را در خود نهفته بود، سرداب‌هایی که مدفن بیست نسل از مردان مقابدار بود، کتابخانه مملو از کتابهای قطور، که در آن تمام حواضت چهارصد سال ماجراجویی نوشته شده بود، اضافه بر آن، اطاقهای بزرگ و کوچکی که در آن گنجینه‌ها نگهداری می‌شوند و بیزله "پاک" فانتوم بودند، نیز در درون غار وجود داشتند.

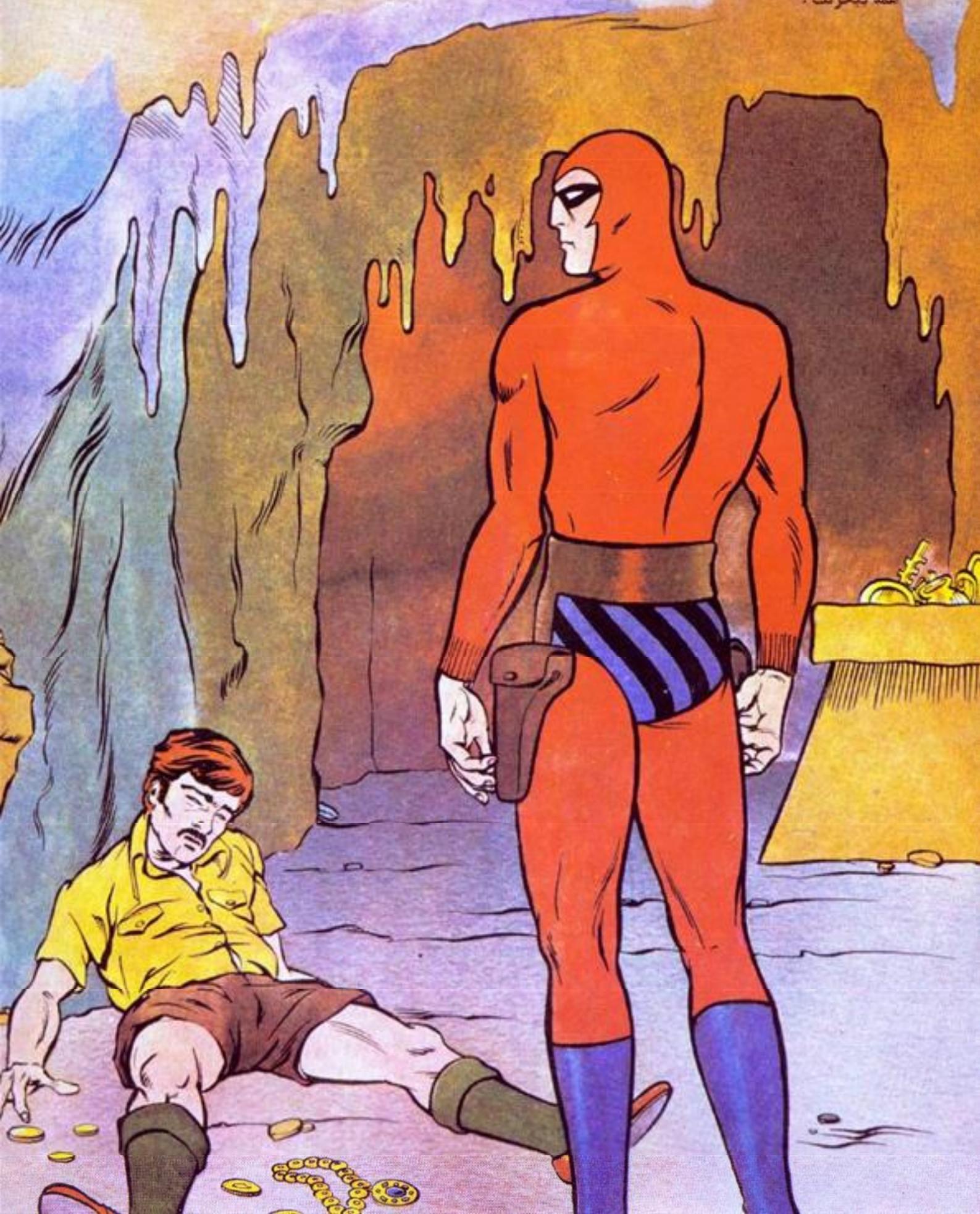
فیروزان مقابدار، بعد از آنکه راهزن را از پای درآورد، دست و پایش را بسته و او را نزد قبیله پیگمه برد.

او سردسنه راهزنان است، او را باید به امورین جنگل‌بانی، همراه سایر بارانش تحويل بدھید، من باید بروم . . . فانتوم ایبراکت و سوار بر اسب وفادارش از آنها دور شد.



ولی رئیس قبیله تصمیم گرفت مجازات سنگین تری را برای رئیس راهزنان در نظر بگیرد، و او را بمرگ محکوم کرد. مرد راهزن در حالیکه محکم بیک نیر چوبی بسته شده بود، در انتظار مرگ وحشتناکی نشست. مردم بیگنه، با هنگ طبل، در اطراف محکوم، سه رقص مخصوص مرگ پرداختند. اولین نیزه‌ها آماده پرتاب بطرف رئیس دزدها بود، زندانی دیگر امسدی به نحات خود ندادست. ناگهان صدای حنگ فاتنوم در فضا پیجعد:

همه بیحرکت!



آهنج طبل خاموش شد ، رقص مرگ ناتمام ، متوقف گردید . همه سرها با
حیرت بطرف نقطه‌ای که صدای فانیوم از آنجا بر حاسته بود برگشتهند .
رئیس قبیله از مرد مقابدار پرسید : چرا سایه‌ای که راه می‌روند نمی‌خواهد
این مرد بدکار مجازات شود ؟
فانیوم از اسبابی داده شد و به گفتگو با دوستاش پرداخت و با آنها توضیح داد :
برای اینکه کاری که شما می‌کنید از عدالت بدور است .



هر چند آنمرد، یک نفر بدکار و محروم است، ولی حق دارد بر اساس قانون موردمبارجوشی قرار گیرد و پس از آنکه در یک دادگاه، بطور عادی محاکمه شد به محازات برسد. بعلاوه با وحشتی که باودست داده، بسختی سمعکنست سرای ادبی ما دوباره باینجا بازگردد. رئیس قبیله که از حرقوهای فانتوم قانع شده بود کفت: حق باتست، تو مرد عاقل و عادلی هستی، زندانی را بردار، و آنطور کنم لارم است او را بمحازات برسان.

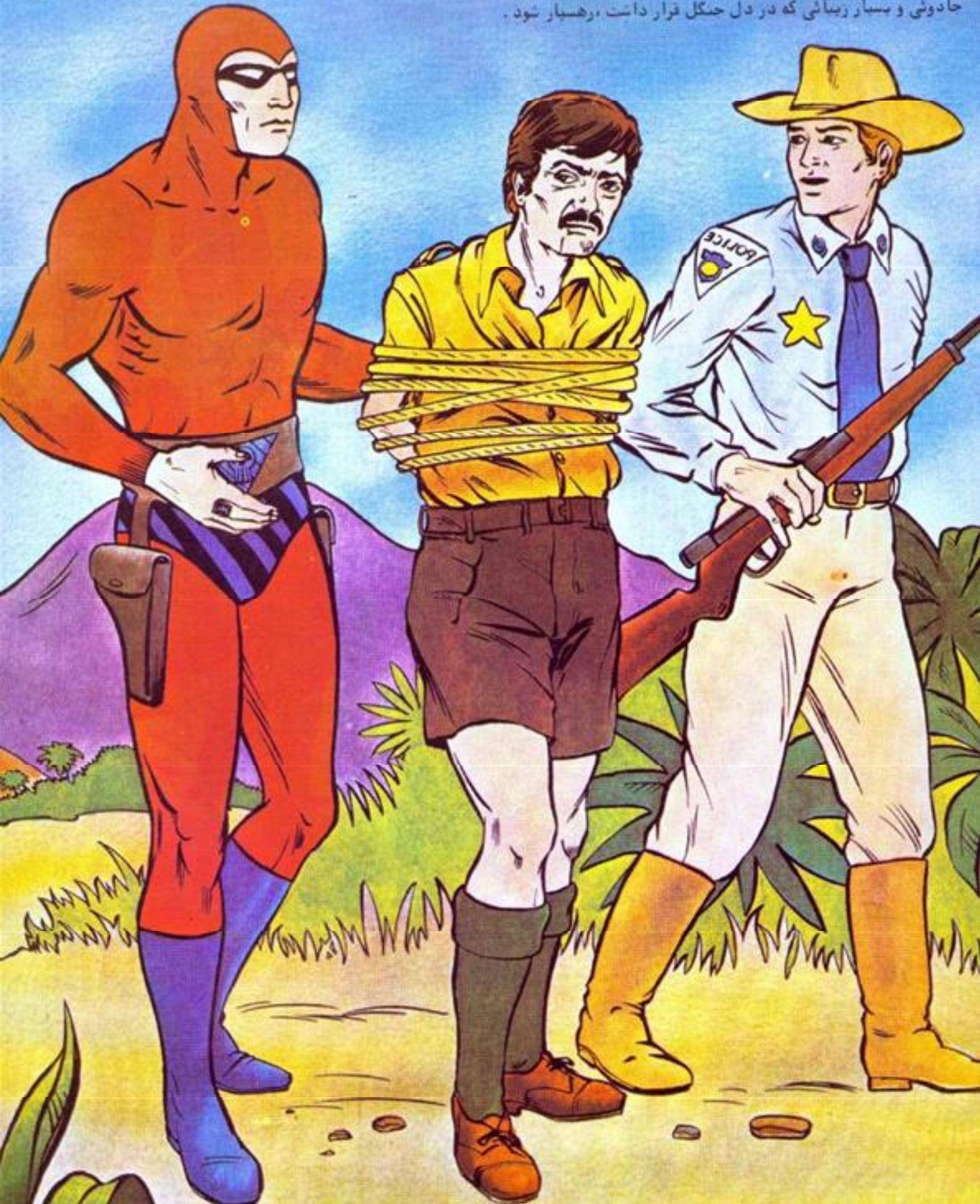
مرد مقابدار، زندانی را از رئیس قبیله تحويل گرفت. فانتوم راههن را که هیوز باور نمی‌کرد در آخوند لحظه از جنگال اسقا مجوانه بیکدها نجات یافته باشد، به فرمانده حنکلبانان تحويل داد.

مگرید، یک راههن دیگر که باید مویس سایر دردانی بستود که قبلًا بتما تحويل دادم. مرد مقابدار پس از گفتن این حملات، بطرف مایور حنکل حرکت کرد.



ملایم و گذشت رفتار گند، او بمحارانی که سراوار آن بود رسیده است!

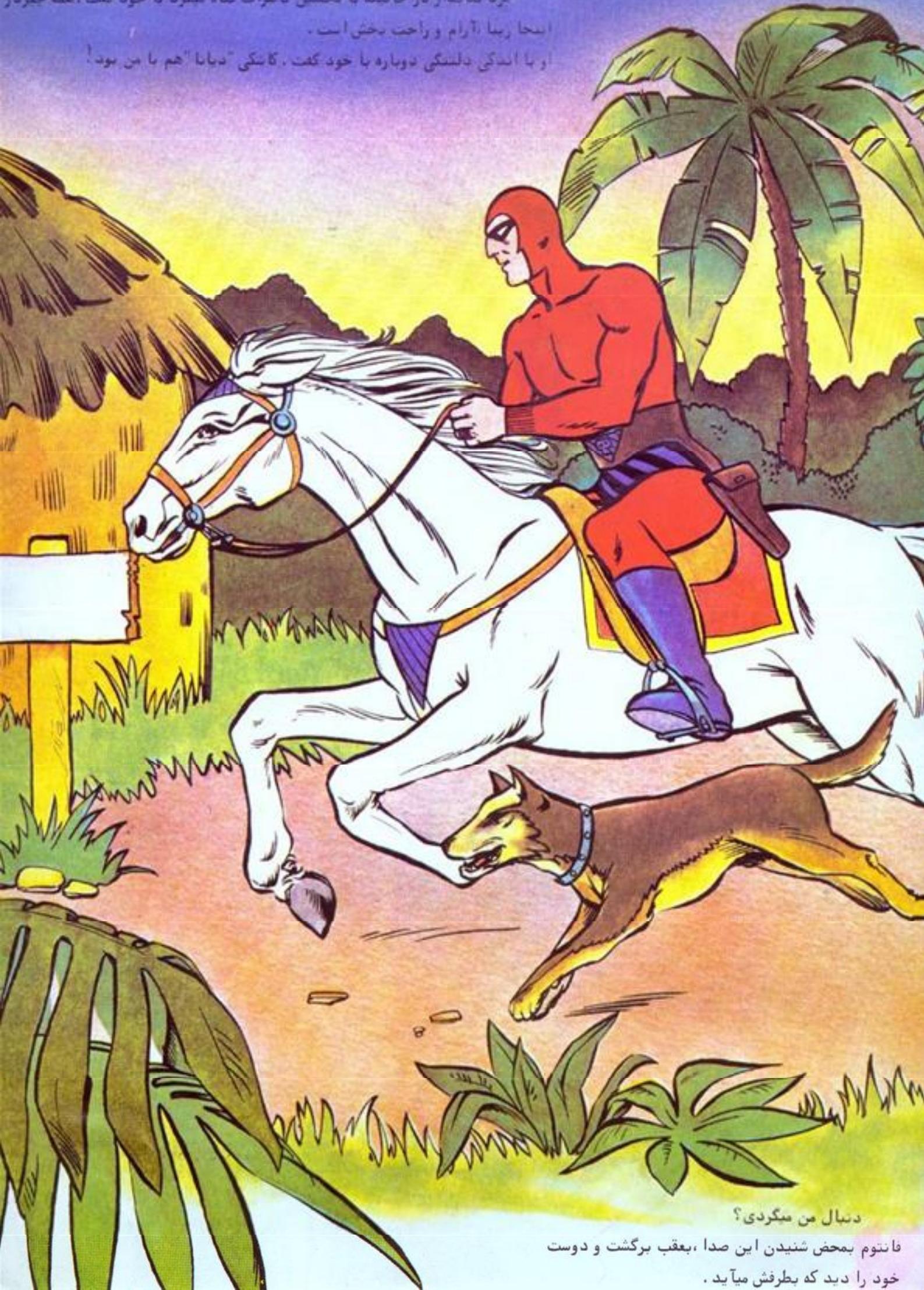
مردینقادر بس از گفتن این حمله از جنگلیانان دور شد، بس از آنکه باستکار سروصوری داد، فاتنوم تصمیم گرفت بطرف ادن، سرزمین حادوتی و بسیار زیبائی که در دل جنگل قرار داشت، رهسیار شود.



ادن یک سرزمین بسیار جالبی بود که در آنها تمام حیوانات در صلح و هماهنگی میگردید. در آنجا آبشارهای زیادی از آب زلال و روشن و طراوت بخش جاری بود، گیاهان فراوان، در هر جا بچشم میخوردند و منظرهای صلح آمیر و آرامش بخش

مرد مقابله در حالتکه با محض ناطراوه بنگاه سکرد با خود گفت، همه جنوزدر
اسحاق رسما آرام و راحت بخشن است .

او با اندکی دلتنگی دوباره با خود گفت ، کاستکی "دیانا" هم با من بود !



دیال من سکردنی ؟

فانتوم بمحض شنیدن این صدا ، بعقب برگشت و دوست

خود را دید که بطرفش می‌آید .

دیانا چطور باینجا آمدی؟ مستظرت نبودم ! .

دختر بتوخی حواب داد :

دیدم که تصمیم بیازکشت نمیگیری، فکر کدم چند روز از مرخصی خود را در اینجا در میان جنگل بگذرانم .

ولی چطور سواسنی ناینحا بیآشی ؟

حال نکن اهالی بیکمده فقط با تو تنها دوست هستند، بعلاوه آنها در مقابل زیبائی زنانه نیز احساس ضعف میکنند.

فانتوم در حالیکه میخندید، شادمان او را در آغوش گرفت، سپس هر دو بطرف گذرگاهیای افسانهای ادن براه افتادند، در این حال، حیوانات دوستان وفادارشان آنها را در میان گرفته بودند .



سری کاپهای فهرمان ملت پاپدیز

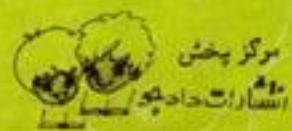


فلاش گوردون : سیاره آدمهای بر قمی

فانتوم : عدالت خواه جنگل

فلاش گوردون : زمین در خطر است

ماندر اک : مرد رازها



مرکز - پژوهش - توانمندسازی